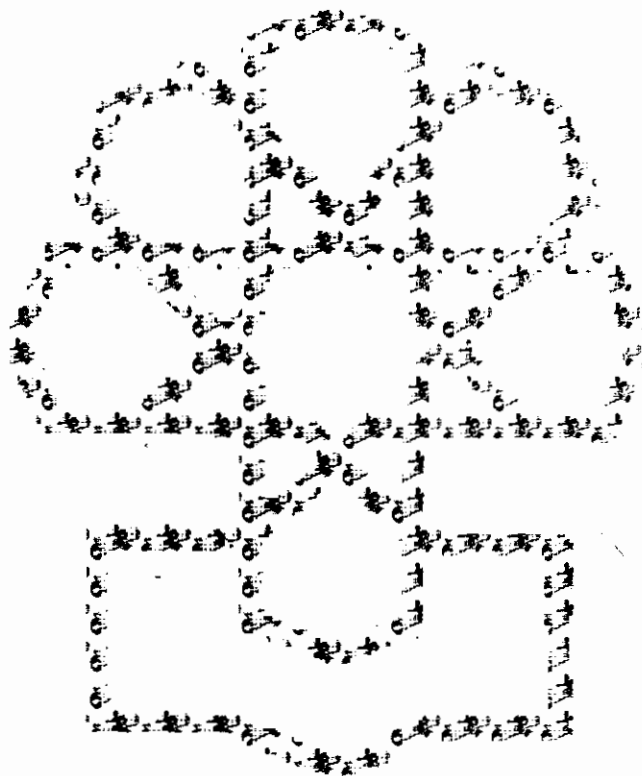


۴۰۴۳



۴۱۷۲
X

ساختار انقلاب نظری در روابط بین‌الملل



معاونت پژوهشی

دی ۱۳۷۷

کار: گروه روابط بین‌الملل، دفتر مطالعات سیاسی و اجتماعی

این متن برگردانی است از:

"The Structure of the Theoretical Revolution in International Relations" International Studies Quarterly, Vol. 18, No.1, March 1974, PP. 41-74.

این برگردان بنا بر درخواست آقای اخوان نماینده مردم نقرش و آشتیان صورت پذیرفته است.

کد گزارش: ۱۴۰۴۱۷۲

مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی

کتابخانه و واحد اسناد و کتابخانه ملی

شماره: ۱۵۳۳۳

تاریخ: ۶۸ ر ۱۴

تفکی رایج در مورد بسط تئوری روابط بین‌الملل این است که این رشته را انواع متعدد رویکردها، الگوها و مفاهیم احاطه کرده‌اند - به نحوی که تغییر، بی‌ثباتی و آشفتگی در آن به اندازه تغییر، بی‌ثباتی و آشفتگی موجود در جهانی است که این رشته سعی در درک آن دارد (Harrison, ۱۹۸۴:۳) و ارائه نظریه در خصوص روابط بین‌الملل دارای گذشته‌ای چندان طولانی نیست» (Kennor Fverba, ۱۹۶۱:۱). وایت^۱ (۱۹۹۶:۱۷) معتقد است اگر نظریه روابط بین‌الملل به معنای «سنت بررسی و پیش‌بینی روابط بین دولت‌ها، سنتی که همسان تعمق و تفکر در مورد دوئیتی است که «نظریه سیاسی» در مورد آن قابل اطلاق است» باشد، مشکل بتوان گفت که چنین نظریه‌ای وجود دارد این نوشتار تلاش دارد تا نشان دهد که بر خلاف آنچه که در نگاه اول به نظر می‌رسد نظریه‌های به نسبت زیادی در عرصه روابط بین‌الملل - و مخصوصاً نظریه کلاسیک - وجود دارد. همچنین در این مقاله سعی شده است که وجود نوعی الگوی روشن جهت بسط فرضیه روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گیرد و نیز نشان داده شود که این الگو با الگوی کلی بسط شیوه‌های علمی که در کتاب ساختار انقلاب علمی^۲ (۱۹۷۰:۱۹۷۰)، اثر توماس اس. کهن^۳ (که اولین بار در سال ۱۹۶۲ منتشر شد) ارائه شده است تطابق کامل دارد. به دلیل این که هدف این نوشتار توجه به گرایش‌های مهم و درازمدت در فرضیه روابط بین‌الملل است، لذا نمی‌توان کلیه جزئیات و نیز کلیه رویکردهای رایج را مورد بررسی قرار داد.

الگوی سنتی

هنگامی که وایت اظهار می‌دارد «نمی‌توان به آسانی به نظریه‌های قدیمی‌تر در خصوص روابط بین‌الملل دسترسی پیدا کرد» به مطلب کاملاً درستی اشاره دارد زیرا این نظریه‌ها در نوشته‌های نویسندگانی وجود دارند که کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند. اما عقیده او (مخصوصاً ۲۰: ۱۹۹۶ و Wight) مبنی بر این که این نظریه‌ها قاعده‌مند نبوده و دارای نوعی ضعف عقلانی^۴ هستند، باید تعدیل گردد. علی‌رغم ویژگی‌های متفاوت و قلت نسبی، در میان این نظریه‌ها نوعی یکپارچگی و انسجام وجود دارد. بنابر نظر Kuhn نظریه سنتی تحت تسلط «الگو»^۵ است و این الگو مبنای رویه پژوهشی را که تا دهه ۱۹۵۰ رایج بود تشکیل می‌داد. Kuhn نشان می‌دهد که در علوم طبیعی، «تحولات علمی»^۶ جانشین دوره‌های «علوم متعارف»^۷ می‌گردند. علم متعارف تحت هدایت یک الگوست^۸؛ رویکرد، مدل، یا نظریه‌ای که مقبولیت عام داشته و مبنای رشد فزاینده دانسته‌های علمی را تشکیل می‌دهد. تحولات علمی (۱۹۷۰:۹۲) «دوران‌های نامتراکم توسعه‌ای را

1. Wight.

2. The Structure of Scientific Revolution.

3. Thomas S. Kuhn.

4. Intellectual Poverty.

5. Paradigm.

6. Scientific Revolution.

7. Normal Science.

8. Paradigm.

شامل می‌شوند که طی آنها یک الگوی جدید جانشین کل یا جزئی از الگوی موجود می‌گردد.^۱ در بحث ارائه شده از سوی Kuhn مفهوم «الگو» محوریت خاص دارد و برای درک بهتر هدف این نوشتار باید معنای دقیق «الگو» را دانست. متأسفانه Kuhn تعریف واحد و صریحی به دست نمی‌دهد. برای تصریح مفهوم «الگو» در نظر Kuhn، مسترمن^۱ (۱۹۷۰: ۶۱-۶۲) بیش از ۲۱ معنا برای «الگو» پیدا کرده است. اما ادعا می‌کند که این ۲۱ تعریف را می‌توان در قالب سه گروه دسته‌بندی کرد:

۱- الگوهای متافیزیکی یا فلسفی که راه‌های کلی و جامع بررسی موضوع یا به اصطلاح «دیدگاه جهانی»^۲ هستند.

۲- الگوهای جامعه‌شناختی که آنها را به عنوان «دسته یا دسته‌ای از روش‌های علمی» که در میان یک گروه تحقیقاتی مشترک است تعریف می‌نماید.

۳- الگوهای ساختاری^۳ که نمونه‌های عینی تحقیقات موفقیت‌آمیزی هستند که می‌توانند الگوهایی برای تلاش‌های علمی بیشتر باشند.

Kuhn در «پی‌نوشت» چاپ دوم کتابش، تحت عنوان «انقلاب علمی»،^۴ منظور اصلی خود از متمایز ساختن الگوها (Paradigm) و سرمشق‌ها (Exemplars) را تشریح می‌کند. الگوها معنای اول و دوم را - که مسترمن (۱۹۷۰) به آنها اشاره دارد - با هم ترکیب می‌کنند. Kuhn (۱۸۲ و ۱۷۵: ۱۹۷۰) این معنی را «کاربرد جهانی‌تر» این واژه می‌داند: «مجموعه جامع و شامل عقاید، ارزش‌ها، مهارت‌ها و غیره که در میان افراد یک گروه مشترک است». سرمشق‌ها «راه‌حل‌های عینی» هستند که مسترمن از آنها به عنوان الگوهای ساختاری نام می‌برد. از لحاظ معنای جهانی و به خصوص فلسفی است که این واژه می‌تواند به قالب‌های نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل اطلاق گردد. یک الگوی فلسفی هم گسترده‌تر و هم مقدم‌تر بر نظریه است و این همان چیزی است که «پلانی»^۵ (۱۹۶۳: ۳۷۵) از آن به عنوان «دید اکتشافی»^۶ که منجر به شکل‌گیری نظریه می‌شود نام می‌برد.

الگوی سنتی در روابط بین‌الملل حول محور حاکمیت دولت و نتیجه منطقی آن یعنی هرج و مرج بین‌المللی شکل گرفته است. دول مستقل بدون شناسایی هرگونه قدرت برتر. دارای ماهیتی بین‌المللی شده‌اند؛ بحران امنیت حاصل از این وضع آنها را مجبور می‌سازد در شرایطی مملو از رقابت و تضاد دوجانبه به سر برند. واژه‌هایی که در اینجا برای توصیف الگو به کار برده شدند به نسبت جدید هستند. مفهوم «حاکمیت» یک دولت تا قرن ۱۶ به صورت روشن ارائه نشده بود و همان‌گونه که هینسلی^۷ (۱۹۶۷: ۵۶-۶۴) بدان اشاره دارد، این مفهوم تا حدود ۲۰۰ سال پیش در یک چارچوب بین‌المللی قرار نمی‌گرفت. اما تصور وجود یک جهان دولت‌ستیز قبل از این اصطلاحات دقیق وجود داشته است. یکی از نمونه‌های اولیه آن را می‌توان در کارهای توسیدیدز^۸ (پاراگراف دوم و کتاب چهارم: ۱۸۸۱) مشاهده کرد. وی در اینجا بحث‌های یکی از فرماندهان نظامی را که بسیار به نظریه‌پردازی می‌پرداخت به کار برده و می‌گوید: «در میان

1. Masterman.

2. World Views.

3. Construct Paradigm.

4. Scientific Revolution.

5. Polanyi.

6. Heuristic Vision.

7. Hinsley

8. Thucydides.

کشورهای همسایه وجود خصومت یکی از نشانه‌های استقلال آنهاست».

هایز^۱ اولین نظریه پرداز است که به تشریح روابط بین دولت‌ها از لحاظ ماهیت آنان شیبستی می‌پردازد (Lijphart, ۱۹۷۱: ۵۳). در همه زمان‌ها شاهان و صاحبان قدرت، به سبب استقلال مستمر خود، در حسادت‌های مداوم به سر برده و در وضعیتی نظیر یک گلا دیاتور قرار دارند که این همان وضعیت جنگ است. «گسترده‌ترین مباحث ارائه شده توسط یک نظریه پرداز کلاسیک در مورد بنیان‌های انگوی سنتی توسط ژان ژاک روسو^۲ و در کتاب «وضعیت جنگ»^۳ عنوان شده است. او توجه ویژه‌ای به ویژگی‌های بحران‌های امنیتی داشت (Forsyth et al. ۱۹۷۰: ۱۷۰): «دولت‌ها تا هنگامی که دول قوی‌تر از آنها وجود دارند احساس ضعف می‌کنند. امنیت و بقای او چنین می‌طلبد که خود را از همسایگان قوی‌تر سازد. او نمی‌تواند قدرت خود را افزایش داده یا اعمال نماید مگر این که همسایگان خود را از آن محروم سازد». آخرین مثالی که ارائه می‌شود یکی از مباحث مطرح شده توسط الکساندر هامیلتون در کتاب Federalist Papers (۱۹۷۱: ۶۵) است که ویژگی مسلم تفکر سنتی در مورد روابط بین الملل را نشان می‌دهد: «انتظار استمرار سازگاری بین گروهی از حاکمیت‌های مستقل و غیر مرتبط که در یک منطقه واقع هستند، به معنای نادیده انگاشتن جریان حوادث بشری بوده و بی‌اعتنایی نسبت به تجاربی است که طی نسل‌های متوالی گردآمده است».

دو عقیده حاکمیت^۴ و هرج و مرج بین المللی^۵ بنیان سه نظریه مرتبط با یکدیگر را فراهم آوردند. اولین این نظریه‌ها، نظریه دولت جهانی^۶ است. این نظریه به طور منطقی منبعت از این پیش فرض است که روابط بین الملل وضعیتی طبیعی دارند. اگر هرج و مرج منشأ کشمکش‌های بین المللی است، راه منطقی احتراز از این وضعیت نامطلوب عقد قراردادهای اجتماعی در میان دولت‌هاست که سبب حذف حاکمیت‌های مجزا و ایجاد یک دولت جهانی واحد می‌گردد. مباحثی که «دانه» در دفاع از یک دولت پادشاهی جهانی عنوان می‌نماید. بهترین مثال در این زمینه است. زیرا او به روشی قیاسی و مرحله به مرحله از اصل هرج و مرج به راه حل مطلوب استدلال می‌کند (Lijphart, ۱۹۷۱: ۶۴):

«بدیهی است که بین دو دولت کاملاً مستقل از یکدیگر ممکن است به سبب اشتباهات خود یا اشتباه اتباع‌شان نزاع و کشمکش حادث شود. در هر یک از این موارد قضاوتی صورت خواهد گرفت و چون هیچ یک از آنها تابع و مطیع دیگری نمی‌باشند و نیز نمی‌توانند از وضعیت یکدیگر آگاهی یابند (زیرا بین کسانی که هم سطح و هم شأن یکدیگر هستند هیچ نوع اقتداری وجود ندارد) باید کشور سومی وجود داشته باشد که دو کشور درگیر رأی او را گردن نهند و این دولت سوم یا دولت جهانی است یا خیر. اگر دولت جهانی باشد ما به نتیجه مطلوب خود دست یافته‌ایم. اگر [این دولت سوم] دولت جهانی نباشد در ورای رأی و قدرتی که در اینجا اعمال می‌کند دولت‌هایی وجود دارند که همسنگ و همسان آن می‌باشند، که در این صورت نیز وجود یک دولت بالاتر ضرورت پیدا می‌کند و این مسئله تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد که چنین امری غیرممکن است. لذا ما به لزوم وجود یک داور و قاضی عالی

1. Hobbes.

2. Jean - Jacques Rousseau.

3. The State of War.

4. Sovereignty.

5. International Anaschy.

6. World - Government.

می‌رسیم که با رأی او تمام کشمکش‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم خاتمه می‌یابند و این داور و قاضی کسی است که امپراتور و پادشاه جهان می‌گردد.

نتیجه‌گیری «دانه» توسط هیچ یک از نویسندگان کلاسیک پذیرفته نشد و حتی نظریه پردازان قرارداد اجتماعی که بر اساس منطق خود به لزوم ایجاد دولت جهانی اشاره داشتند، نیز آن را رد کردند. به عنوان مثال، «هابز» توضیح داد که چرا مردمی که در حالت طبیعی زندگی می‌کنند باید مسائل امنیتی خود را با انتصاب یک شه‌ریار مقتدر^۱ حل کنند. اما نتوانست تمام مقتدران عالم را برای برقراری یک حکومت مقتدر جهانی با عقد قرارداد های اجتماعی بین‌المللی دعوت نماید (رجوع کنید به Hoffmann, ۱۹۶۳:۳۲۰). هابز تنها اشاره دارد که وضعیت بین‌المللی کمتر از وضع داخلی اسفناک است. سایر نویسندگان آشکارا تفکر دولت جهانی را رد می‌کردند: برخی نظیر «راسموس»^۲ و «کانت»^۳ حکومت جهانی را بسیار قوی دانسته و آن را فاقد سازگاری با آزادی فردی می‌دانستند و برخی نیز همانند گروسوس^۴ آن را به سبب عظمت و گستردگی غیر قابل کنترل می‌دانستند. لذا نظریه دولت جهانی از مرحله ابتدایی خود فراتر نرفت، هر چند که تنها راه حل بودن دولت جهانی در تمام مباحث نظری در خصوص روابط بین‌الملل یک فرض قوی و در عین حال ضمنی بود. بول^۵ (۱۹۹۶:۳۶) می‌گوید: «احساس اضطراب و ناراحتی در مورد سیستم دولت‌های حاکم دارای ریشه‌ای عمیق در تفکر غربی است». دو نظریه دیگر که مبتنی بر الگوی سنتی هستند باید در کنار زمینه‌های تنش بین این احساس اضطراب و مقاومت در برابر دولت جهانی مدنظر قرار گیرند.

نظریه توازن قوا^۶ مهم‌ترین و رایج‌ترین نظریه سنتی است که توجه بیشترین تعداد متفکران رشته روابط بین‌الملل را به خود جلب کرده است. همان‌گونه که ارنست بی‌هااس^۷ (۱۹۵۳:۴۴۳-۴۴۴) اشاره می‌کند: «تعداد بسیار زیادی از نویسندگان از زمان رنسانس... به تکمیل نظریه‌های کلی روابط بین‌الملل بر اساس توازن قوا پرداخته‌اند». تفکر توازن قوا بیشترین میزان پیشرفت نظری را نشان می‌دهد. نظریه‌های اولیه، تفکر توازن دوگانه را که بر اساس قیاس با کفه‌های ترازو بود ترویج می‌کردند. تفکرات بعدی به تشریح مفهوم توازن چندگانه پرداختند که بر اساس قیاس با چلچراغ ارائه شده بود. چندی بعد مفهوم «ترازگیر»^۸ ارائه شد (Haas, ۱۹۵۳:۴۵۸). نظریه توازن قدرت را می‌توان تلاشی در جهت تشریح این مطلب است که چرا وضعیت طبیعی لزوماً به معنای وضعیت جنگی نیست. در نظریه اقتصاد آزاد روابط بین‌الملل گفته می‌شود که با وجودی که هرج و مرج مستلزم عدم وجود حاکمیت است، ولی مستلزم عدم وجود اهرم‌های عظیم نظم بین‌الملل نیست. جدال بر سر قدرت که دولت‌ها به سبب مسائل امنیتی در آن عرصه گام می‌گذارند به جای کشمکش و نزاع حتمی بین آنها سبب ایجاد نوعی تعادل می‌گردد.

سومین نظریه مبتنی بر الگوی سنتی نیز به مسئله نظم و صلح در نظام هرج و مرج بین‌المللی می‌پردازد. این نظریه تفکر وجود نوعی «دست نامرئی» خودکار که تعادل را برقرار می‌سازد می‌نماید و معتقد است که دولت‌ها باید مبادرت به حصول نوعی توافق رسمی برای اقدام جمعی علیه تجاوزگران نمایند. لذا قدرت

1. Sovereign.

2. Erasmus.

3. Kant.

4. Grotius .

5. Bull.

6. Ballance of Power Theosry.

7. Ernest B. Haas.

8. dual Balance.

اکثریت یا تجاوز را دفع می‌کند یا [متجاوز را] تنبیه می‌نماید. با وجودی که اکثر طرفداران امنیت جمعی - نظیر وودرو ویلسون^۱ که اولین کسی بود که این فرصت را فراهم آورد که این نظریه خود را اثبات نماید - بر تفاوت بین امنیت جمعی و توازن قدرت تأکید دارند. بسیاری از ناظران آگاه بر ویژگی‌های همسان و بسیار نزدیک آنان تأکید می‌ورزند. از این لحاظ به جای این که نظریه امنیت جمعی را عکس نظریه توازن قوا به حساب آوریم می‌توانیم آن را شکل تغییر یافته و اصلاح شده نظریه توازن قوا دانسته و منشأ الگویی واحدی برای آنها فرض کنیم. در هر دو نظریه حاکمیت، قدرت، منع، عمل دسته جمعی (یا ائتلافی ساده از قدرت‌های غالب یا دو یا چند ائتلاف در یک تعادل) همه از مفاهیم اساسی می‌باشند. به عنوان مثال گولیک^۲ (۱۹۵۵:۳۰۷-۳۰۸) می‌نویسد که امنیت جمعی با «سنت قدیمی توازن قوا» بیگانه نیست این نظریه از همین نظام نشأت گرفته است و لذا باید «غایت منطقی نظام توازن قوا فرض شود. غایت و هدفی که به مدت چند صد سال به آهستگی و مرحله به مرحله به سوی آن حرکت کرده است».

رایت^۳ (۱۹۹۵:۱۶۳) همین مضب را با تأکید بیشتری بیان می‌دارد: «سیاست‌های توازن قوا به‌طور طبیعی منجر به سیاست‌های امنیت جمعی می‌شوند و از طریق نهاد‌های عمومی و رویه‌ها و مقررات قانونی نهادینه می‌گردند تا اطمینان حاصل گردد که همیشه نیرویی قوی در مقابل تجاوز خواهد ایستاد. لذا نهاد بین‌المللی گسترش امنیت جمعی تنها توسعه طراحي شده سیاست‌های توازن قواست». وایت^۴ (۱۹۹۶c:۱۷۳) می‌گوید ما وجودی که ویلسون توازن قوا را رد می‌کند، جامعه ملل آن را به لحاظ تسلط بیشتر برگزید - و «تفوق» همیشه یکی از معانی «توازن» در نظریه سنتی بوده است. قرابت بین نظریه امنیت جمعی و نظریه توازن قوا با رابطه به ظاهر نزدیک بین نظریه امنیت جمعی و نظریه دولت جهانی تکمیل می‌گردد. امنیت جمعی سیستمی جهت حفظ نظم و صلح است که بین هرج و مرج و دولت جهانی، بین اقتصاد آزاد و قرارداد اجتماعی واقع می‌شود. امنیت جمعی را می‌توان یک قرارداد اجتماعی جزئی فرض کرد که در آن هرج و مرج بین‌المللی منسوخ نگشته بلکه تقلیل یافته است و در آن چندین حاکمیت دولتی دست نخورده باقی مانده است. کلود^۵ (۱۹۶۲:۹) توازن قدرت، امنیت جمعی و دولت جهانی را «نقاط متوالی بر روی یک خط» می‌داند که به ترتیب طیفی از کمترین تا بیشترین قدرت مرکزی و اقتدار را تشکیل می‌دهد. استرامبرگ^۶ (۱۹۶۵:۲۵۲) همین نظر را به صورتی گرافیکی تر و با مقایسه امنیت جمعی و سیستم قضاوت در ادوار ابتدایی ارائه می‌دهد. امنیت جمعی «اصل قیل و داد است، یا در اصطلاح مردم آمریکا «کمیته مراقبت... [یا] - اگر عبارت ناشناخته‌تری را به کار ببریم - گروه‌های اعدام‌کننده بدون قانون دادرسی هستند». او نتیجه می‌گیرد: «جمعیتی که اجرای قانون را در دست می‌گیرد هر کجا که قانون وجود داشته باشد به یک هیولا تبدیل می‌شود، اما در هر جا که قانونی وجود نداشته باشد لزوم وجود آن احساس می‌گردد. چنین سیستمی به‌طور منطقی بین هرج و مرج و قانون قرار دارد».

نظریه امنیت جمعی مدت زیادی تحت الشعاع نظریه توازن قوا قرار گرفت و در اوایل قرن بیستم بود که مورد مطالعه فشرده و سیستماتیک واقع و به وضعیتی تقریباً همسنگ با نظریه توازن قوا دست یافت. با این

1. Woodrow Wilson.
2. Gulick.
3. Wright.
4. Wight.
5. Claude.
6. Stromberg.

حال ایده اصلی امنیت جمعی بسیار پیش از این زمان و به خصوص توسط آیرنیست‌ها^۱ شکل گرفت. طرح‌های صلحی که توسط برخی از آنها ارائه شد، نظیر طرح‌های «کروس»^۲ و «سنت پیر»^۳، در مورد جایگاه حاکمیت و وضوح چندانی ندارند و ترتیبات امنیت جمعی آنها دارای حداقل [معیارهای] فدرالیسم است. ویلیام پن^۴ یک استثناست، زیرا او به وضوح به این مسئله مشخص می‌پردازد (اما رجوع کنید به هینسلی^۵ ۴۵-۴۲: ۱۹۶۳؛ راسل^۶ (۱۷۸-۱۷۶: ۱۹۶۳). او می‌گوید که طرح وی که در برگیرنده اقدام جمعی علیه متجاوز با شرکت - تمام حاکمیت‌های دیگر که به صورت یک قدرت واحد متحد شده‌اند - می‌باشد، مستلزم نادیده گرفتن حاکمیت دولت نیست: دولت‌ها «در درون محدوده جغرافیایی خود همچون گذشته دارای حق اعمال حاکمیت هستند»، اما نمی‌توانند این حاکمیت را بر روی یکدیگر اعمال نمایند. او اضافه می‌کند: «اگر این امر را تقلیل قدرت آنها بنامیم این بدان دلیل است که دیگر ماهی بزرگ نتواند ماهی‌های کوچک را بلعد و از هر حاکمیتی در برابر تعارضات دفاع شود و قدرت انجام چنین تعرضاتی نیز از متجاوز گرفته شود»^۷.

طرح امانوئل کانت^۸ برای «صلح پایدار» حاوی جملات واضح و روشن یک نظریه پرداز کلاسیک در مورد سیستم امنیت جمعی است که بر طبق آن شکل سیستم امنیت جمعی چیزی بین هرج و مرج و دولت جهانی است. استدلال او مبتنی بر الگوی سنتی است (فردریک^۹، ۲۵۷-۲۴۴: ۱۹۴۸): «ملت‌ها را می‌توان با تک تک افراد بشر مقایسه نمود که در حالت طبیعی به سبب نزدیکی و قرابت به یکدیگر صدمه می‌رسانند». راه حل منطقی این مسئله عقد پیمان‌های اجتماعی بین‌المللی است: «منطقاً در روابط بین دولت‌ها هیچ راه دیگری برای احتراز از بی‌قانونی که چیزی جز جنگ بر آن مترتب نیست وجود ندارد، مگر این که دولت‌ها (همانند یک فرد) آزادی غیرقانونی خود را فرو گذارند» اما دولت‌ها مایل نیستند که چنین اقدامی صورت دهند و لذا آنها «در حقیقت آنچه را که از لحاظ نظری صحیح است مردود می‌شمارند». در نتیجه این امر کانت طرفدار یک راه حل واسطه‌ای بود. اگر همه چیز از بین نرود، نظریه منفی «اتحادیه» ملل که... از جنگ جلوگیری می‌کند باید جانشین نظریه مثبت «جمهوری جهانی»^{۱۰} گردد.

نظریه پردازی فرالگویی

تفکرات سنتی در زمینه روابط بین‌الملل - آنچنانکه در نظریه‌های دولت جهانی، امنیت جمعی و توازن قوا منعکس گردیده‌اند - میزان بالایی از ارتباط داخلی و اتکا بر یک تصویر عادی از جهان را نشان می‌دهد. روشن است که این امر در نتیجه توجه به یک الگو بود که از آن «یک عرف مرتبط... از تحقیقات علمی منبعث می‌شد» (Kuhn, ۱۹۷۰: ۱۰). این الگو تقریباً تا زمان جنگ دوم جهانی بر استیلاي خود ادامه داد. هیچ‌گونه الگوهای معتبر دیگری وجود نداشتند که بتوانند موقعیت غالب آن را به چالش بکشند و تقریباً تمام کارهای نظری در مورد روابط بین‌الملل تحت سلطه آن درآمد^{۱۱} نظریه‌های که بعدها برای نشان دادن مواردی از عدم

1. Irenists.
2. Cruce.
3. Saint Pierre.
4. William Penn.
5. Hinsley.
6. Russel.
7. Perpetual Peace.
8. Immanuel Kant.
9. Friednch.
10. World Republic.

^{۱۱} این بیان معتقد است که نظریه پردازی در خصوص روابط بین‌الملل در سراسر تاریخ غرب تحت تأثیر سه تفکر قرار داشته است جهان به عنوان یک طرح، جهان به عنوان یک معادله و جهان به عنوان یک سازمان مفهوم دوره تجدید نظرهای جدید جمعی و توازن قوا همسانی

تفوق الگویی سنتی ارائه شده‌اند آن دسته نظریه‌هایی هستند که مبتنی بر مفهوم یک جامعه بین‌المللی و نیز بر ضیق طبقه‌بندی والتز^۱ (۱۹۵۹)، بر ساس «ایماز» اول و دوم دلایل جنگ و کشمکش در میان دولت‌ها می‌باشند. با این حال بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد اغلب این نظریه‌های به ظاهر فراالگویی یا چندان با نظریه سنتی تفاوتی ندارند یا در حاشیه جریان اصلی تفکرات نظری در مورد روابط بین‌الملل قرار دارند.

نظریه جامعه جهانی عمدتاً در آثار حقوق‌دانان کلاسیک رشته روابط بین‌الملل به چشم می‌خورد. این افراد بر لزوم وجود یک چارچوب مشترک از هنجارهای اخلاقی و حقوقی تأکید دارند و جهان را جامعه‌ای از دولت‌هایی می‌دانند که دارای نوعی اجماع هر چند محدود در زمینه ارزش‌ها هستند (رجوع کنید به وایت، ۱۰۲-۹۲: ۱۹۶۶). از این مفهوم دو خط متمایز فکری شکل می‌گیرد. اولین خط فکر که نافذتر از دیگری است به جای تأکید بر لزوم جانشین‌سازی بر لزوم تعدیل مفهوم هرج و مرج جهانی تأکید دارد.

پوزیتیویست‌های حقوقی^۲ و برخی از طبیعون (ناتورالیست‌ها)^۳ نظیر پوفندرف^۴ به وضوح هم‌ایده حاکمیت دولت و هم وضعیت طبیعی بین‌المللی را قبول داشتند. اما در نظر آنها روابط بین‌الملل صرفاً تلاش برای رسیدن به قدرت نبود بلکه تلاشی بود که بر اساس هنجارهای اخلاقی و حقوق صورت می‌پذیرفت. دیدگاه آنها نسبت به هرج و مرج نیز به همین شکل تعدیل شده بود و بیشتر به ایده «لاک» مبنی بر صلح‌آمیز و منظم بودن وضعیت طبیعی نزدیک بود تا به نظریه‌هایی بر مبنی بر وضعیت پایدار جنگ گرم و سرد.

بخش مهمی از نظریه توازن قوا از تباطؤ نزدیکی با مفهوم جامعه جهانی دارد. یکی از صور نظریه توازن قوا (Morgenthau و ۱۹۶۷، ۲۲، ۱۸۰) بر این نکته تأکید دارد که تعادل نتیجه تلاش برای رسیدن به قدرت است؛ از این دیدگاه توازن «نتیجه طبیعی و محتمل تلاش برای کسب قدرت است و سیستم توازن قوا یک «ساز و کار» خود تعدیل‌گر^۵ است». این همان چیزی است که رایت (۷۵۲-۷۴۳: ۱۹۴۲) آن را موازنه «ایستا»^۶ می‌نامد. موازنه «پویا»^۷ از تلاش برای رسیدن به قدرت ناشی نمی‌شود بلکه نتیجه تلاش برای ایجاد تعادل است یک تلاش آگاهانه برای رسیدن به وضعیت پراکندگی متوازن قدرت. همان‌گونه که بول (۳۹: ۱۹۹۶) اشاره می‌کند. تا آنجایی که چنین نظریه‌هایی توازن قوا را به عنوان ماحصل سیاست‌های اتخاذ شده بدانند و تاجایی که این نظریه‌ها اذعان بدانند که دولت‌ها برای نگه‌داشتن قدرت باید عامل به قدرت باشند چنین نظریه‌هایی تصویرگر تفکر جامعه بین‌المللی هستند که در حقوق کلاسیک بین‌الملل ارائه شده است. مطلوبیت توازن قوا در این تصویر یک ارزش مشترک است و نظریه توازن قوا شکل یک فرضیه خودگردان^۸ را به خود می‌گیرد.

دومین خط فکری مبتنی بر مفهوم جامعه جهانی در عقاید گروسیوس^۹ در زمینه حقوق بین‌الملل متبلور است. دیدگاه وی مستلزم چرخشی چشمگیر از الگویی سنتی است زیرا او اجماع بین‌المللی را که به اندازه کافی جاری و سازی است، حتی با مفهومی که لاک ارائه می‌دهد، عملی نمی‌داند. اما هر چند که وی

دارد: دو مفهوم دیگر از دیدگاه‌های متفاوت در مسیر «افتداز جهانی» با دولت جهانی حرکت می‌کنند.

1. Waltz.
2. Legal.
3. Naturalists.
4. Pufendorf.
5. Mechanism.
6. Self Regulatory.
7. Static Ballance.
8. dynamic Ballance.
9. Self Fulfilling.
10. Grotius.

تفکر تفاوت کیفی بین سیاست‌های داخلی و سیاست‌های بین‌المللی را که در بطن الگوی سنتی قرار دارند مردود می‌شمارد. تحلیل‌ها و دستورالعمل‌های او در مورد جامعه بین‌المللی، اصول مهم یکی از نظریه‌های الگوی سنتی است.

اصول گروسیوس در زمینه «جنگ عادلانه» اشعار می‌دارد که دلایل منطقی برای جنگ تنها دفاع از خود، تنبیه و باز پس گرفتن اموال می‌باشند. درست همانند نظریه امنیت جمعی فقط دو نوع جنگ وجود دارند: جنگ‌ها یا نقض قوانین هستند یا عملیاتی برای اجرای قانون می‌باشند. هنگامی که یکی از طرفین درگیر در نزاع نظامی دلیلی منطقی دارد تمام دول دیگر این حق را دارند که به یاری او بشتابند. به علاوه، دولت‌های بی‌طرف نیز نباید بی‌طرف مطلق باشند بلکه باید بین دو طرف به نفع دولت منطقی تمایز قائل شوند (بول: ۱۹۹۶). تفاوت اساسی بین دیدگاه‌های گروسیوس و نظریه امنیت جمعی این است که بر طبق عقیده گروسیوس دولت‌ها این «حق» را دارند که در تحریم‌های جمعی علیه متجاوز شرکت کنند ولی بی‌طرف باقی بمانند؛ در حالی که نظریه امنیت جمعی پیوستن به سایر کشورها را یک «وظیفه» می‌داند و هر نوع بی‌طرفی را نفی می‌کند. با این حال نتیجه هر دو نظریه، علی‌رغم منشأ الگویی آنها، دارای ارتباط نزدیکی با یکدیگر می‌باشند.

الگوی سنتی چنان که والتز (۱۹۵۹) می‌گوید تصویری سوم از جهان ارائه می‌دهد و به جای پرداختن به ساختار درونی دولت‌ها یا افراد و گروه‌های موجود در دولت‌ها به روابط بین دولت‌ها در سطح سیستم بین‌المللی توجه دارد.

بنابراین موضوعاتی در زمینه روابط بین‌الملل که مبتنی بر فرضیاتی در مورد ماهیت انسان هستند، (تصویر اول والتز) و در مورد تمایلات صلح جویانه و جنگ طلبانه انواع خاص دولت‌ها قرار دارند (تصویر دوم والتز). در الگوی سنتی جایی ندارند. نظریه پردازان کلاسیک طرفدار نظریه اول همچون سنت آگوستین^۱ و اسپینوزا^۲ دلایل اصلی جنگ و کشمکش را گناهکاری، حماقت و غیر منطقی بودن انسان می‌دانند. اما آنها با نشان دادن این عوامل اصلی و ابراز ناامیدی از اصلاح ذات بشر، دولت راه حلی برای این مشکل می‌دانند: دولت برای محدود کردن و مهار نمودن خواسته‌های شیطانی انسان لازم است. لذا در نظر سنت آگوستین و اسپینوزا عدم وجود دولت می‌تواند دلیل ثانویه نزاع و کشمکش باشد (التز، ۳۲-۳۱: ۱۹۵۹). اطلاق این خطوط استدلالی به روابط بین‌الملل متحماً این متکفران طرفدار نظریه اول «تصویر اولی» را در گروه متفکران «تصویر سومی» قرار می‌دهد. در حقیقت تفاوت اصلی بین تصویر اول و الگوی سنتی این است که در تصویر اول ماهیت غیراجتماعی انسان نیز به عنوان توضیحی برای تقلای بین‌المللی برای قدرت مدنظر است. درست به همان گونه که تفکر پوفندر در مورد جامعه جهانی تأثیر آنارشیزم بین‌المللی را کاهش می‌دهد. تفکرات سنت آگوستین و اسپینوزا در مورد ماهیت انسان آن را تقویت می‌نماید. بنابراین هر دوی این دیدگاه‌ها انجام تعدیل‌های به نسبت جزئی در الگوی سنتی را می‌طلبند و نیاز ارائه استثنایا نیست.

تصویر دوم، که عمدتاً در تصورات لیبرالی قرن نوزدهم و در نظریه‌پردازی‌های گسترده و پیشرو در مورد امپریالیسم به چشم می‌خورد در قالب الگوی سنتی قرار نمی‌گیرد. فرض وجود هماهنگی طبیعی بین دولت‌هایی که دارای رژیم‌های دمکراتیک هستند از یک دیدگاه پیش آنارشیزمی منتج می‌شود. این فرض با الگوی سنتی ضد آنارشیزمی که در آن هرج و مرج همیشه یک مسئله اساسی است تناسب ندارد. این فرض

1. St. Augustine.

2. Spinoza.

به صورت نظریه مهمی در نیامد بلکه در حاشیه کارهای انجام شده در زمینه نظریه پردازی در عرصه روابط بین‌الملل قرار گرفت و تأثیر آن نیز نه تنها اندک بود بلکه مدت زمان کوتاهی ادامه داشت. وودرو ویلسون در این زمینه نقطه عطفی است. ویلسون به ماهیت صلح‌آمیز دولت‌های دموکراتیک معتقد بود اما او حتی از تأثیر آنارشیزم جهانی بر دموکراسی‌ها نیز واگرمه داشت. این تصویر سوم در تفکر وی، او را به یکی از قوی‌ترین طرفداران نظریه امنیت جمعی تبدیل ساخت و او را مجدداً به سوی الگوی سنتی سوق داد.

نظریه‌های امپریالیسم نیز کاملاً از الگوی سنتی جدا شده‌اند، آنها عموماً نظریه‌های تصویر دوم و تاحدودی تصویر اول، هستند که به ندرت در سطح سیستم بین‌المللی کارایی دارند. با این حال باید توجه داشت که نظریه لنین در مورد امپریالیسم (که اگر اصلی‌ترین نظریه در خصوص امپریالیسم ندانیم باید آن را مشهورترین و با نفوذترین نظریه در این زمینه به حساب آوریم، تصویر سوم ایفای نقش می‌کند، هر چند که این نقش یک نقش جزئی است. لنین امپریالیسم را نتیجه کاپیتالیسم در مراحل بالای توسعه می‌داند. اما لنین به عامل تصویر دوم، عامل مهم دیگری را اضافه نمود: توسعه اقتصادی ناهم‌انند در جهان که ناشی از تقسیم شدن جهان به دو سیستم اقتصادی متفاوت می‌باشد. مایر^۱ (۱۹۵۷:۲۴۸) این جنبه از اصول لنین را چنین تحلیل می‌کند (رجوع کنید به Berki, 1971):

«بنابراین نظریه مارکسیسم، یکی از تناقضات کاپیتالیسم این است که تولید صنعتی جمعی توسط صاحبان دارایی‌های شخصی انجام می‌پذیرد. لنین معتقد است که این «تقاضا» وقتی در سطحی جهانی رایج شد به موازات ادامه وجود ملل حاکم و انحصارات بزرگ بین‌المللی که اقتصاد جهانی را تحت تسلط خود دارند به حیات خود ادامه می‌دهد. اقتصادی که می‌خواهد یکپارچه گشته و خود را از هرج و مرج ناشی از وجود دول متخاصم آزاد نماید.»

اما مشکل عمده‌ای که این هرج و مرج سیاسی و اقتصادی بین‌المللی برای لنین به وجود آورد مشکل امنیت نبود بلکه مشکل تداخل آن با حرکت دیالکتیک به سوی سوسیالیسم بود.^۲

مباحثی که تاکنون در مورد الگوی سنتی عنوان شده‌اند به دیدگاه‌ها و نظریه‌های مربوط به قبل از سال ۱۹۴۵ می‌پرداخته‌اند. با این حال، این الگو به حیات خود ادامه داده و همچنان تأثیرگذار است. در حقیقت تا اواسط دهه ۱۹۵۰ این الگو جایگاه خود را به عنوان الگوی غالب و مسلط حفظ نمود. در اواسط دهه ۱۹۵۰ چندین رویکرد نظری جدید ظهور کردند. آرن^۳ (رجوع کنید به Aron, 1968) می‌گوید که ویژگی ضروری روابط بین‌الملل «نبود موجودیتی است که خشونت منطقی را در اختیار داشته باشد»، می‌باشد. وی اضافه می‌کند (۱۹۶۷:۱۳): «دولتمردان، قضات، اخلاقیون، فیلسوفان و نظامیان در طی نسل‌های متمادی جوهره

1. Meyer.

۲. نظریه ژئوپلیتیک که حتی در اوایل قرن بیستم نیز مهم تلقی می‌گردید تناسب کاملی با الگوی سنتی و نظریه توازن قوا دارد. مشخصه غیرمعمول آن تأکید بر ویژگی‌های جغرافیایی به عنوان اصل مهم قدرت است. (Mackinder ۱۹۴۲:۱۶۶ و ۱۷۱) جنگ را «نتیجه مستقیم یا غیرمستقیم رشد غیریکسان کشورها» می‌داند و این عدم توازن را ناشی از «پراکنندگی ناهماهنگ زمین‌های حاصلخیز و نقاط استراتژیک در سطح کره زمین» می‌داند. در حقیقت می‌توان Mackinder را یکی از اولین حقیقت‌گراها (رنالسیست‌ها) نامید. در اولین چاپ کتابش به نام «Democratic Ideals and Reality» که در سال ۱۹۱۹ چاپ شد به آرمانگرا (آیده‌الیست‌ها) بی‌کی که از جامعه ملل حمایت می‌کنند هشدار می‌دهد که «جامعه من باید به برخی حقایق توجه داشته باشد» مخصوصاً حقیقت توازن قوا او معتقد بود که حمایت از بخش‌های مختلف اروپای شرقی به منظور جلوگیری از تمرکز قدرت در این منطقه مهم جغرافیایی و بالقوه قدرتمند در نزدیکی مرکز «جزیره جهانی» اهمیت بسیار دارد. نظریه به نسبت جدید دیگری به نام Functionalism نیز از الگوی سنتی منشعب شده است. با وجودی که دیدگاه معنی Functionalism‌ها در مورد دولت‌های حاکم و هدف‌نهایی آنها در یک دولت فدرال جهانی آنها را در ردیف طرفداران سنتی دولت جهانی قرار می‌دهد اما آنها تأکید کمتری بر مسائل امنیتی دارند و اعمال محدودیت دولت‌ها در زمینه رفاه اجتماعی را نمی‌پذیرند. آنها پیشنهاد می‌دهند که دولت جهانی را نه با عقد قراردادهای اجتماعی بلکه از طریق همکاری و سازماندهی غیرمستقیم می‌توان ایجاد نمود. David Mitrany این نظریه را «فدرالیسم در اقسام» می‌نامد (در Haas: 1964:۱۳ آمده است).

3. Aron.

روابط بین‌المللی را چیزی می‌دانند که من آن را نقطه شروع یک نظریه می‌بینم. به نظر هافمان^۱ (۲۰۶:۱۹۶۱) نیز نقطه شروع یک نظریه در مورد روابط بین‌المللی را «امکان همیشگی توسل آزادی و قانونی روز» در میان دولت‌ها می‌داند.

پیوستگی نظریه‌پردازی‌های بعد از جنگ [دوم جهانی] توسط «آزن»، «هافمان» و سایر نظریه‌پردازان سنتی و ارتباط آنان با الگوی سنتی، تحت تأثیر مشاجرات رئالیستی-ایدئالیستی، در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است. مورگانثا^۲ کتاب خود به نام «سیاست میان ملت‌ها»^۳ را در سال ۱۹۴۸ منتشر ساخت و رویکرد جدیدی را ارائه داد. اما این رویکرد تنها در مقایسه با گرایش‌های غالب در دوران بین دو جنگ جهانی جدید بودند. لذا باید این رویکرد را تکرار و اصلاح رویکرد سنتی قدرت سیاسی و نظریه توازن قوا دانست. تعارض بین رئالیسم و ایدئالیسم نوعی اختلاف نظر در درون الگوی سنتی بود. این تعارض نظیر اختلافی بود که بین نظریه‌پردازی توازن قوا از یک سو و نظریه‌های دولت جهانی و امنیت جمعی از سوی دیگر وجود داشت. نکته مهم این است که علی‌رغم مردود شمرده شدن نظریه‌های اخیر از سوی مورگانثا، وی الگوی سنتی را چنان می‌پذیرد که از دولت جهانی و امنیت جمعی به عنوان آرمان حمایت می‌کند (۲۸۵:۱۹۶۷a): «امنیت جمعی به عنوان یک آرمان نقضی ندارد. امنیت جمعی در حقیقت ارائه‌دهنده یک راه حل مطلوب در خصوص اجرای قانون در اجتماع کشورهای دارای حاکمیت است». وی همچنین از اصطلاحات قوی‌تری برای حمایت از دولت جهانی استفاده می‌برد (مورگانثا، ۴۹۱:۱۹۶۷a؛ همچنین به ۱۹۶۸ و Speer نیز رجوع کنید): «بحث‌ها و مشاجراتی که طرفداران دولت جهانی انجام می‌دهند بی‌پاسخ است: بدون وجود یک دولت در محدوده مرزهای جهانی سیاست تعیین شده است هیچ‌گونه صلح دائم جهانی ایجاد نخواهد شد».

تناسب بین مدل «کوهن» و نظریه روابط بین‌الملل

همان‌گونه که در بالا اشاره شد الگوی سنتی در نظریه روابط بین‌المللی تناسب کامل با تصویری که Kuhn از الگو به عنوان مدلی که زمینه‌های لازم برای انجام تحقیقات مستمر ارائه می‌دهد دارد، از دو جنبه اساسی دیگر نیز شباهت‌هایی وجود دارد. اول این که، نظریه‌های سنتی نه تنها از لحاظ منطقی ارتباط درونی با یکدیگر دارند بلکه به سبب مجموعه‌ای از استعارات با یکدیگر مرتبط می‌گردند: آنارشیسم، وضعیت طبیعی، قرار داد اجتماعی و توازن. بنابراین نظر کوهن یکی از مهم‌ترین عملکردهای هر الگو ارائه چنین استعارات دلالت‌کننده‌ای است. کوهن (۱۸۴:۱۹۷۰a) می‌گوید که یکی از مؤلفه‌های اصلی هر الگو «باور داشتن قالب‌های ویژه» و نیز قالب‌های آزمون و خطا^۴ می‌باشد؛ این مؤلفه «قیاس‌ها و استعارات مرجع و جایز» را ارائه می‌دهد. مسترمن (۷۶:۱۹۷۰) معتقد است که الگوها را می‌توان با استعارات یکسان دانست. یعنی می‌توان گفت که هر الگو یک استعاره است؛ او می‌گوید هر الگو باید «تصویری واقعی باشد که به شکل قیاسی به کار رفته است» و در نتیجه راهی برای دیدن و تفسیر نمودن جهان ارائه دهد. با توجه به این جنبه واژه الگو. می‌توان استعارات «هرج و مرج» و «قرارداد» را که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند در تعیین الگوی سنتی در نظریه روابط بین‌الملل لحاظ کرد.

1. Hoffmann.
2. Morgenthau.
3. Politics Among Nations.
4. Heuristic models.

دوم این که کوهن (۳۷-۱۹۷۰:۳۶) تأکید می‌کند که تحقیقی که بر اساس یک الگو انجام پذیرد نظیر حل کردن جدول کنما متقاطع است. این جداول مسائلی هستند که «برای آزمایش نوع و مهارت در حل مسئله کمک می‌کنند». هدف آنها ارائه ابداعات عظیم و خارق‌العاده نیست. این ویژگی در بسیاری از کارهای انجام شده بر روی توازن قوا و امنیت جمعی به روشنی به چشم می‌خورد که این خود شامل تعدیل ایده توازن به منظور تغییر شکل قدرت یا پر کردن خلأهای حقوقی و سازمانی در طرح‌های امنیت جمعی می‌باشد. جدول‌ها باید دارای راه حل‌های حتمی باشند، اما این راه حل‌ها لزوماً نباید ذاتاً مهم باشند. کوهن در یکی از نادرترین انحرافات خود از علوم طبیعی اضافه می‌کنند: «برعکس مسئله واقعاً اضطراری یعنی... طرح ریزی یک صبح پایدار، ذاتاً مسئله‌ای نیست و این عمدتاً بدان علت است که آنها ممکن است اصلاً راه حلی نداشته باشند». نظریه امنیت جمعی بر این اساس ارائه شد که صلح به واقع امکان‌پذیر است. کار فقط باید روی جزئیات و نیز حقوقی که به مردم اعطا می‌شود، انجام پذیرد. پوپر (۱۹۷۰: ۵۳) در تفسیری انتقادی که از تفکرات کوهن ارائه می‌دهد حل جدول و علوم کاربردی را با یکدیگر برابر می‌داند. این مشخصه را در بسیاری از آثار مکتوب در زمینه توازن قوا، که دارای نوعی ویژگی بارز سیاست‌گرایی هستند می‌توان دید. تلاش برای اطلاق تفکر الگویی کوهن به نظریه روابط بین‌الملل یک وجه تمایز بارز را آشکار می‌سازد. کوهن (۱۹۷۰: ۱۱) معتقد است که «به دست آوردن یک الگو... نشانه توسعه و پیشرفت در یک شاخه علمی است». الگوهای اصلی روابط بین‌الملل تقریباً هم‌زمان با انجام اولین تلاش‌ها در نظریه پردازی و حتی قبل از ایجاد «شاخه علمی» ظهور کرد. روابط بین‌الملل تا بعد از جنگ جهانی اول به عنوان یک رشته دانشگاهی شناخته نشده بود. همان‌گونه که قبلاً بحث شد، تعریف جهانی که کوهن از الگو ارائه می‌دهد ترکیبی از معانی فلسفی و اجتماعی آن واژه است: الگو صرفاً نوعی نگرش به موضوعات یک رشته خاص نیست بلکه نگرشی است که باید در میان تمام دانش پژوهان مشترک باشد. جهت تمایز موضوعات علمی و جوامع علمی. کوهن (۱۹۷۰: ۱۷۶) نوعی تعریف چرخه‌ای را ارائه می‌دهد: «الگو چیزی است که اعضای یک جامعه علمی در آن مشترک هستند یا برعکس یک جامعه علمی متشکل از افرادی است که یک الگوی مشترک دارند». تا قبل از جنگ جهانی اول، الگوی سنتی فقط از لحاظ فلسفی الگو محسوب می‌شد و لذا بر طبق تعریف چرخه‌ای کوهن این الگو صرفاً یک الگوی ناقص و نارسا بود. دلیل ظهور اولیه الگو سنتی - آن هم بدون وجود یک جامعه تحقیقاتی حرفه‌ای - را باید در روشن بودن تفکر اصلی هرج و مرج بین‌المللی جستجو کرد. بقای این الگو در طول قرن‌ها نیز نه تنها به سبب سادگی زیبا و جنبه آزمون و خطای آن، بلکه به سبب انگشت شمار بودن افراد متبحر در این زمینه می‌باشد، لذا بعد از جنگ جهانی دوم که روابط بین‌الملل از رشد سریع کیفی برخوردار شد، اهمیت الگوی سنتی نیز از میان رفت.

دو معیار دیگر نیز وجود دارند که بر طبق آنها الگوی سنتی نسبت به تفکر و اندیشه کوهن ناقص است. الگو باید اجازه دهد که رشته‌ای سریع و جمعی رشد کند، پیشرفت مشخص یکی از نشانه‌های علوم عادی است. در نظریه پردازی‌های سنتی در خصوص روابط بین‌الملل، با توجه به فرهیختگی رو به تزایدی که طی آن استعارات اصلی در الگو تفسیر شده و به کار می‌رفت، اصلاحات قابل توجهی صورت پذیرفت. اما در مقایسه با علوم طبیعی که کوهن معیارهای عملکرد بهنجار علمی را از آنها مشتق ساخت، پیشرفت زیادی صورت نگرفته بود. با توجه به این نوع معیارها اغلب علوم اجتماعی که شامل روابط بین‌الملل نیز می‌شوند،

بنابه گفته کوهن (۱۹۷۰c:۲۴) صرفاً «علوم اولیه»^۱ می‌باشند. علاوه بر این نظریه سنتی روابط بین الملل از این جهت همانند علوم اولیه است که به یک علم تخصصی و اصیل مشخص تبدیل نشده است. کوهن (۱۹۷۰c:۲۵۴) می‌گوید که یک اصل مسلم علمی باید «اصل مشخص، منحصر به فرد و مستقل باشد». علم تنها فعالیتی است که «در آن هر گروهی خود شنونده و قاضی خود می‌باشند». این در تناقض آشکار با اصل علم اولیه است. درست همانند روابط بین الملل «که هنوز هم هدف آن ایجاد ارتباط و نیز متقاعد ساختن گروهی است که بزرگ‌تر مجموعه افراد آن حرفه است».

در نظریه سنتی روابط بین الملل امر خلاف قاعده‌ای به چشم می‌خورد مبنی بر این که این نظریه دارای یک الگوست. ولی [هنوز] به یک علم عادی تبدیل نشده است. کوهن در چاپ دوم کتاب «انقلاب‌های علمی»^۲ به این امر خلاف قاعده می‌پردازد. کوهن ایده الگو را از ایده علم عادی جدا می‌داند. او می‌گوید (۱۹۷۰a:۱۷۹):

«حرکت به سوی علم عادی نباید با اولین گام در جهت تحصیل آن تداعی شود. اعضای کلیه جوامع علمی. اعم از مدارس دوران پیش - الگویی، دارای عناصری هستند که من آنها را کلاً تحت عنوان «الگو» نام‌گذاری کرده‌ام. آنچه که در این انتقال تغییر می‌کند وجود الگو نیست بلکه ماهیت آن است.»

نوع الگویی که در علوم عادی مورد نیاز است «چالش‌های عظیم را شناسایی کرده و راه‌حلهای مرتبط با آنها را ارائه می‌دهد و موفقیت افراد باهوش و زیرک در آن زمینه را تضمین می‌نماید». متأسفانه معیار جدید تا حدودی مبهم است. الگوی سنتی مسائلی را مطرح می‌نمود و جواب آنها را نیز ارائه می‌داد اما در دیدگاه کوهن به این موضوع توجه چندانی نشده است. با این حال، بدیهی است که ایده الگو را بدون توجه به قصد و نیت کوهن می‌توان به یک پیش علم نارس مانند روابط بین الملل اطلاق نمود.

افول الگوی سنتی به عنوان رویکرد غالب در این رشته به سبب مدل یا پیشرفت علمی کوهن صورت گرفت. دلایل درونی و بیرونی در ایجاد یک انقلاب علمی مؤثرند. هر الگویی ممکن است به سبب ناتوانی در ارائه توضیحی کافی و منطقی موقعیت برتر خود را از دست بدهد. این بدان معنا نیست که هر نوع تفاوتی که بین حقیقت و نظریه را برای منسوخ کردن یک الگو کافی بدانیم. «همیشه در ماهیت تناسبی نظریه مشکلاتی وجود دارد». اما تفاوت‌ها جزئی را یا باید نادیده انگاشت یا باید آنها را مسائلی فرض کرد که در حیطه علوم عادی پاسخ آنها به دست خواهد آمد.

الگوی سنتی. نمونه ساده‌ای از واقعیت بین المللی را که ضرورتاً مطابقت کامل با دنیای واقعی نداشت ارائه داد. این نمونه یک نمونه تصویر سوم از روابط بین الملل و مستلزم چیزی است که ولفرز^۳ (۱۹۵۹:۱۰۰-۱۰۱) آن را نمونه «توپ بیلیارد»^۴ در سیستم بین الملل می‌داند: «صحنه در تسلط گروهی از دولت‌هاست که هر یک بر مرزها، مردمان و منابع طبیعی محصور در آن مرزها تسلط کامل دارند. هر دولتی نمایانگر یک واحد بسته، نفوذناپذیر و دارای حاکمیت است که از سایر دولت‌ها کاملاً جداست». این تصویر ساده از سیاست بین المللی تصویر صحیحی نبود ولی تا اوایل قرن بیستم به ندرت از واقعیت فاصله می‌گرفت. نظریه توازن قوا می‌توانست وقایع اتفاق افتاده در قرون هیجدهم و نوزدهم را به شکلی منطقی توجیه نماید. در زمان جنگ جهانی اول بود که تمایزات عمده‌ای مشاهده شد و کل تئوری مورد شک قرار

1. Proto- sciences.

2. Scientific Revolutions.

3. Wolfers

4. billiard- ball.

گرفت. همان گونه که کنود (۱۹۶۲:۹۰) می‌نویسد: «جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ طرح عدم دخالت دولت‌ها در عرضه سیاست بین‌الملل بود در ست به همان گونه که رکود سال ۱۹۲۹ طرح عدم دخالت دولت‌ها در عرضه اقتصاد بود». نظریه سنتی دوم، یعنی امنیت جمعی تازمانی که در جامعه ملل بروز یافت آزمایش نگردید. با وجودی که آزمون‌هایی که در جامعه ملل و در آغازین روزهای فعالیت سازمان ملل بر روی این نظریه صورت گرفت چندان منصفانه نبودند- در هیچ کدام از آنها معیار کاملی از امنیت جمعی مورد توجه واقع نشد- شکست‌های متوالی در این آزمون‌ها از نوع موارد خلاف واقعی بودند که کمک شایانی به تفکرات اساسی می‌کردند.

عوامل خارجی نیز می‌توانند سبب ایجاد بحران گردند. به عنوان نمونه «ابزارهای جدید... یا قوانین جدید... ممکن است در یک زمینه تخصصی رشد کنند و جذب آنها در سایر رشته‌ها مشکلاتی را ایجاد نماید» (کوهن، ۱۹۷۰a:۱۸۱). کوهن به تکرار متوالی این موضوع اعتقاد ندارد، اما روابط بین‌المللی نمونه‌ای از رشته‌هایی است که در آن عوامل خارجی تأثیر اختلافات موجود بین الگو و واقعیت را تشدید می‌نماید و لذا به انقلاب نظری کمک شایانی می‌کند، روش‌ها و رویکردهای جدیدی از سایر علوم اجتماعی و از رشته‌های مرتبط با علوم سیاسی وارد این رشته شدند. تأثیر رویکردهای جدید علوم اجتماعی از قوت خاصی برخوردار بود زیرا ورود آنها به رشته روابط بین‌الملل دیرتر از سایر رشته‌ها صورت گرفت و در نتیجه دارای تداوم بیشتری بود.

الگوهای رقیب در انقلاب علمی

انقلاب علمی در نظریه روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۵۰، یعنی به هنگامی که ارائه رویکردهای جدید استیلای الگوی سنتی را به چالش می‌کشند شروع شد. انقلاب علمی رقابت بین الگوهاست، در این نبرد خطوط مبارزه چگونه ترسیم می‌گردند؟

هولت^۱ و ریچاردسون^۲ (۱۹۷۰) با بررسی سیاست تطبیقی به فونکسیونالیسم ساختاری، تحلیل سیستم‌های کلی، رویکردهای روانشناختی، نمونه‌های عقلی-شکلی نظیر تئوری بازی‌ها و حتی رویکردهای ضدنظری به عنوان الگوهای مستقل می‌نگریستند. این رویکردها با برخی از پیشرفت‌های جدید که در عرصه روابط بین‌الملل حادث گشتند، مطابقت دارند. اگر بخواهیم هر یک از این ابزارهای هوشمند را به عنوان یک الگو شناسایی کنیم دو مشکل عمده ظاهر خواهد شد. اول این که، فقط اندکی از آنها مانند نظریه سیستم‌ها، نظریه ارتباط و احتمالاً رویکرد تصمیم‌گیری می‌توانند ادعا نمایند که دارای توانایی تسلط بر کل رشته را دارند (رجوع کنید به گرگور^۳ ۱۹۷۱:۵۸۴). نظریه‌های میان مدتی نظیر، نظریه یکپارچه سازی و روش‌های استقرایی سطح پایین که مستقل از هر نظریه‌ای فاقد جامعیت لازم برای الگو بودن هستند. دوم این که، کوهن (۱۹۷۰a:۴، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۴۸) مکرراً تأکید می‌کند که ویژگی الگوها این است که آنها دارای تفاوت‌های عمیقی هستند: آنها با یکدیگر ناسازگار بوده و اغلب حتی نامتناسب هستند. علی‌رغم وجود اختلاف‌ها و تضادهایی چند در میان این رویکردها، ناسازگاری آنها چندان روشن نیست. جالب توجه است که بدانید کتابی که دویچ^۴ (۱۳۹-۱۴۰ و ۱۳۲-۱۳۳ و ۱۷-۱۴-۱۹۶۸) در مورد روابط بین‌الملل

1. Holt.
2. Richardson.
3. Geregor.
4. Deutsh.

تألیف کرده است. به‌زبانی نوشته شده است که مخصوص نظریه ارتباط است و در عین حال از مفاهیم فانکسیونالیسم ساختاری و نیز مدل‌های بازی-نظری و یکی از نظام‌های بین‌المللی مشهور کاپلان^۱ استفاده کرده است.

بهترین امنیت رویکردهای جدید را اجرای مختلف یک الگوی واحد فرض کنیم. کنر^۲ و روزنو^۳ (۱۴-۱۳:۱۹۶۹) در مقدمه‌ای که بر یکی از کتب کثیر المؤلف در زمینه رویکردهای بر نظریه روابط بین‌الملل نوشته‌اند موافقت قاطع خود را با این مطلب اعلام کرده‌اند که شکاف اصلی در این رشته ماهیتی دو سویه دارد: «سنت در برابر علم». در انقلاب‌های علمی این یک وضعیت معمول است. تحقیقات پیش‌الگویی-یعنی تحقیقاتی که در مراحل اولیه شکل‌گیری یک اصل و قبل از تفوق یک الگوی واحد صورت می‌پذیرد- معمولاً علم «چند الگویی» است. اما ویژگی انقلاب‌های علمی این است که دارای روش تحقیق دو سویه هستند یا به اصطلاح علم «دو-الگویی» می‌باشند (مسترمن، ۷۵-۷۳: ۱۹۷۰). ماهیت این الگوی جدید-که در این مقاله آن را «الگوی رفتاری» می‌نامیم- چیست؟ و از چه جنبه‌هایی با الگوی سنتی تفاوت دارد؟ کنر و روزنو (۱۴-۱۳:۱۹۶۹) تأکید می‌کنند که جدال لفظی بین این دو مکتب «بر روی موضوع روابط بین‌الملل نیست. نحوه تجزیه و تحلیل است که موضوع این جدل می‌باشد». رانسم (۱۹۶۸:۳۴۷) بر اساس مطالعات کاملی که در سال ۱۹۶۸ انجام داده است اضافه می‌کند که «مکتب رفتاری نوعی نظریه سیاسی ارائه می‌دهد که جایگاه آن فراتر از حدود روابط بین‌الملل و در ورای طرق نظری قرار دارد. مکتب سنتی شک دارد که یک نظریه جهانی قابل تصور، قابل تحقق و قابل حصول باشد». به علاوه، سنت‌گرایان سعی دارند که «ارتباط تجزیه و تحلیل‌ها با جهان واقعی و مشهود اونویت دهند». این تفاوت‌های روشی و نگرشی به واقع بدیهی‌ترین مسائلی هستند که دو مکتب از یکدیگر جدا کرده‌اند. هرچند با توجه به مسئله ارتباط اجتماعی تحقیق باید به یک استثنای بارز در این زمینه توجه داشت. اکثر صاحب‌نظرانی که در تحقیقات مربوط به صلح فعالیت می‌کنند، در زمینه مطالب اسلوب‌شناسی موضع رفتاری را اتخاذ می‌کنند. اما در ظاهر آگاهانه سیاست‌گرایانه عمل می‌کنند. آنها بیشتر به این گفته مورگان (۱۸:۱۹۵۹) اعتقاد دارند که نظریه صرفاً «راهنمای درک کردن» نیست بلکه «آزمایی برای عمل» است؛ نظریه باید «نقشه‌ای از صحنه سیاسی باشد تا نه تنها مشخص نماید این صحنه به چه چیزی شبیه است، بلکه بتواند کو تاه‌ترین و مطمئن‌ترین راه رسیدن به هدف را نیز نشان دهد».

کوهن اشتراک چنین ارزشی را از مهم‌ترین عناصر یک الگو می‌داند: برعکس، یکی از ویژگی‌های مشخصی که الگوها را از یکدیگر مشخص می‌دارد و اگرایی از چنین ارزش‌هایی است. مثال‌هایی که کوهن (۱۸۵:۱۹۷۰a) ارائه می‌دهد برحسب اتفاق مثل‌هایی هستند که شکاف بین الگوهای سنتی و رفتاری را نشان می‌دهند: «علم نباید از لحاظ اجتماعی سودمند باشد» و «پیش‌بینی‌های کمی بر پیش‌بینی‌های کیفی ترجیح هستند» یا برعکس. با این حال اگر اینها تنها تفاوت‌های موجود هستند و به‌ویژه اگر نظر کنر و روزنو (۱۹۶۹) مبنی بر این که مجادله کلامی مباحث اصلی را شامل نمی‌شود، صحت داشته باشد، آیا ما می‌توانیم الگوهای

1. Kaplan.

2. Knorr.

3. Rosinaw.

* روزنو (۱۹۷۰) تجربه و تحلیل عوامی که توسط ۶۸ صاحب‌نظر روابط بین‌الملل در فلان سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ صورت گرفته است، نشان می‌دهد که حدود ۶ مکتب مشخص در زمینه روابط بین‌الملل وجود دارد. در این بررسی‌های بیشتر در زمینه ارتباط این مکاتب با یکدیگر نشان داده‌اند که هرچند شباهت بین گروه‌ها وجود دارد، این شباهت به دلیل تقسیم‌بندی‌های رفتاری، غیر رفتاری به وجود می‌آید. آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۹۷۰.

رقیب را ناسازگار و در نتیجه دو الگو کاملاً مجزاً فرض کنیم؟ و بالاتر از آن اگر رفتارگرایی فاقد محتوا باشد آیا می‌توان آن را مکتبی الگو مدار بدانیم؟^۱

اولاً. اشتباه محض است که تفاوت‌های بین رفتارگرایی و سنت‌گرایی را با بیان این مضرب که آنها «صرفاً» دارای تفاوت‌های رویه‌ای هستند کوچک جنوه دهیم. روش‌های مورد بحث تنها مجموعه‌ای از مهارت‌هایی که محققین تصعب در به کار بردن یا به کار نبردن آنها در موارد ویژه دارند. نیستند. بلکه این روش‌ها رویکردهای اساسی پرداختن به موضوعات هستند که تعهدات ژرفی را می‌طلبند. شکافی که بین این دو روش وجود دارد به اندازه شکافی است که بین «دو فرهنگ» (اسنو: ۱۹۵۹) وجود دارد (رجوع کنید به سینجر، ۱۹۷۲). در حقیقت شکاف بین دو فرهنگ انسانی و علمی. شباهت‌های زیادی با شکاف بین رویکردهای سنتی و رفتاری دارد. بنابراین جای تعجب نیست که مورگان (در رانسم، ۱۹۶۸: ۳۴۹ آمده است) روابط بین مثل را «نفت و واژه‌ای دیگر برای تاریخ معاصر» می‌داند - که این تفکر بیشتر به علوم انسانی تعلق دارد تا به علوم اجتماعی و آنچه که شکاف ایجاد شده را وصل ناپذیر ساخته این است که انتخاب آنها بیش از اتکای به منطق و بحث عقلی. به تمایلات روانشناختی بستگی دارد (رجوع کنید به کتر و روزنو ۱۹۶۹: ۶-۸ و کوهن ط، ۱۹۷۰).

ثانیاً. این حقیقت که همیشه مجادله بر روی روش‌ها صورت می‌پذیرد. نباید این حقیقت مهم را پوشیده نگه دارد که روش‌های مختلف نتایج گوناگون یا حداقل فرضیه‌های مختلف را لازم می‌سازند: کوهن (۱۹۷۰a: ۱۱۱-۱۲۵) انقلاب‌های علمی را برخورد بین «دیدگاه‌های جهانی» می‌داند. راه‌های مختلف نگرش به جهان تا حدودی مستلزم دیدن دنیاهای مختلف است. این جنبه یکی از مهم‌ترین جنبه‌هایی است که الگوها را فاقد هرگونه شباهتی با یکدیگر معرفی می‌کند: «طرفداران الگوهای رقیب فعالیت خود را در دنیاهای متفاوتی انجام می‌دهند... هر دوی آنها به جهان نگاه می‌کنند و آنچه که آنها بدان می‌نگرند تغییری پیدا نکرده است. اما در برخی جاها چیزهای متفاوتی را مشاهده می‌کنند. آنها این چیزهای مختلف را با روابط مختلفی که هر یک از آنها با یکدیگر دارند. می‌نگرند» (کوهن ۱۹۷۰a: ۱۵۰). نحوه قضاوت هر یک از طرفداران الگوهای رقیب در عرضه روابط بین‌الملل در مورد یافته‌ها و نتایج عملی، تصویری مناسب از چنین تمایلاتی ارائه می‌دهد. هر مکتب. نتایج و یافته‌ها مکتب دیگر را نه تنها اشتباه بلکه پوچ معرفی می‌کند. در واقع نتیجه اصلاً اشتباه نیست. مسئله و مشکلی که مکتب دیگر به آن می‌پردازد اشتباه است و جواب ارائه شده به یک سؤال اشتباه می‌تواند پوچ و بی‌معنی باشد. «بول» (۱۹۶۹: ۲۷، ۲۸، ۳۹) الگوهای رفتاری را نه به خاطر نتایج اشتباهش بلکه به خاطر «ناتوانی ذاتیش... در برخورد با مشکل موجود» و «مباحث حاشیه‌ای» محکوم می‌کند. «مفاهیم پوچی» که به این ترتیب «با آنها مواجه می‌شویم» نباید نادیده گرفته شوند کاپلان (۱۹۶۵: ۵۵-۵۶). کاپلان با همین لحن مباحث او را پاسخ می‌دهد: نتایج ارائه شده از سوی سنت‌گرایان با جهان واقعی هیچ ارتباطی ندارند و «به نحو بی‌معنایی عام» هستند. آنان بیشتر از آن که اشتباه باشند بی‌معنا هستند و در اغلب مواقع حتی اشتباه نیز نیستند. شواهد دیگری نیز نشان می‌دهند که این دو مکتب به دنیاهای متفاوتی توجه دارند. هر طرف، طرف دیگر را به تحمیل یک قالب بر واقعیت توسط طرف دیگر محکوم می‌کند و به جای توجه به جهان واقعی به خود قالب توجه دارد. بول (۱۹۳۱: ۳۱) می‌گوید که سازنده قالب رفتاری خطرناک است زیرا او می‌خواهد که «ارتباطی بین قالب و واقعیت برقرار سازد که وجود ندارد» و

۱. Wolin (۱۹۶۸: ۱۹۷۱) و Smolietz نیز رجوع کنید) که رفتارگرایی در علوم سیاسی را به عنوان یک جنبش اسلوب‌شناسی محض تعریف می‌کند آن را یکی از مثال‌های بارز در الگوی کوهن می‌داند.

2. Snow.

کاپلان پاسخ می‌دهد که این سنت‌گراها هستند که «احتمال اشتباه گرفتن قالب خود را با واقعیت در مورد آنها به میزان بالایی وجود دارد» زیرا قالب‌های آنها قالب‌هایی ضمنی هستند.

ثالثاً، مقایسه مکاتب رقیب نشان می‌دهد که اختلافات آنها تنها رویه‌ای نیست و مکتب رفتارگرایی دارای مجموعه‌ای از استعارات به مانند استعاراتی که در الگوی سنتی وجود داشتند می‌باشد. برخی از ناظران معتقدند که «سیستم» استعاره‌آزمون و خطا در الگوی رفتاری است. «آلموند»^۱ (۸۷۶-۸۷۵:۱۹۶۶) می‌نویسد که این مسئله به‌طور کلی در مورد اصول علوم سیاسی مصداق دارد. «مایکل هاس» (۴۵۷-۴۵۴:۱۹۷۰) در مورد روابط بین الملل می‌گوید که نه تنها خود نظریه سیستم بلکه نظریه ارتباط و تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری «مبتنی بر دیدگاه‌هایی هستند که توسط نظریه سیستم ارائه می‌شوند» و نظریه راهبردی «هرمان کاهن»^۲ و «توماس سی شلینگ»^۳ «مشقت از وضعیت تصمیم‌گیری» و لذا به‌طور غیرمستقیم مشتق از خود نظریه سیستم هستند. اگر مفهوم سیستم را تا این حد گسترش دهیم نه تنها انواع مفاهیم الگوی رفتاری را در بر می‌گیرد بلکه مفاهیم الگوی سنتی را نیز شامل می‌شود. توازن قوا، امنیت جمعی و همچنین دولت جهانی نیز نظریه‌های سیستمی هستند. این تلقی از سیستم، در تعریف گسترده، چیزی است که دو الگو را با هم یکی می‌سازد. آنچه آنها را از یکدیگر جدا می‌کند، تصور آنها از ماهیت نظام بین‌المللی است. سنت‌گرایان با توجه به استعاره هرج و مرج بین‌المللی بر «تفاوت‌های اصلی بین سیاست‌های داخلی و سیاست‌های بین‌المللی» تأکید دارند (مورگانا ۵۰:۱۹۶۵) بسیاری از رفتارگرایان یا نسبت به این تفاوت بی‌تفاوت هستند و به‌طور ضمنی شباهت‌های بین سیاست‌های داخلی و سیاست‌های بین‌المللی را مهم‌تر از تفاوت‌های آنها می‌دانند یا آشکارا از استعاره یک نظام بین‌المللی که شبیه نظام سیاست داخلی است استفاده می‌کنند. استعاره‌ای که شباهت زیادی با ایده‌های گروسوس در زمینه جامعه جهانی دارد.

در سال ۱۹۵۷ اولین چالش مهم در برابر استعاره سنتی به صورت یک مطالعه تطبیقی در زمینه یکپارچه‌سازی توسط گروهی از پژوهشگران تحت رهبری کارل دبلیو. دویچ^۴ در منطقه آتلانتیک شمالی انجام پذیرفت. تجزیه و تحلیل‌های آنها از دو جهت تفکر سنتی هرج و مرج را مورد حمله قرار می‌دهد. اول، نقطه شروع آنها (دویچ و دیگران ۶-۵:۱۹۵۷) نوعی تمایز مفهومی بین جامعه ترکیبی که دارای «یک مرکز عالی تصمیم‌گیری» است و جامعه امنیتی که «اوثوق کامل دارد که اعضای آن... وارد نبرد فیزیکی با یکدیگر بشوند» می‌باشد. این بدان معناست که از همان ابتدا وضعیت طبیعی (یعنی یک اجتماع غیر ترکیبی کثرت‌گرا) از وضعیت جنگی بالقوه و بالفعل جدا می‌باشد (اجتماع بدون امنیت). بدین ترتیب ارتباط بین هرج و مرج و جنگ که در الگوی سنتی امری بدیهی است، فرضیه محض تلقی می‌شود.

دوم، دویچ و دیگران (۶۹۰، ۱۰۵-۲۹، ۴۶:۱۹۵۷) از این موضوع که «اجتماعات امنیتی کثرت‌گرا تا حدودی راحت‌تر ایجاد نشده و حفظ آنها نیز آسان‌تر از انواع ترکیبی آنهاست»، دچار تعجب و حیرت شدند- یعنی این که در واژگان سنتی آنارشیسم و هرج و مرج برای رسیدن به صلح از قرارداد اجتماعی راه مطمئن‌تری است! برای موفقیت یک اجتماع ترکیبی امنیتی ۱۲ شرط وجود دارد اما برای یک اجتماع کثرت‌گرا آورده شدن تنها سه شرط از این ۱۲ شرط کافی است. علاوه بر این، در اختیار داشتن «تحصار استفاده از زور» بیشتر یک «بار تحمینی است تا کمک» به ایجاد صلح پایدار.^۵

1. Almond.

2. Herman Kahn.

3. Thomas C. Schelling.

4. Karl. W. Deutsch.

۵. ممکن است گفته شود همه استعاره هرج و مرج بین‌المللی تحت تأثیر کارهای ندهنده توسط روانشناسان و جامعه‌شناسان - که توسط والتر

الگوی سنتی با تأکیدی که بر تفاوت اساسی که بین سیاست‌های بین‌المللی و سیاست‌های داخلی دارد، حاکمیت را مطلق و نامرتبی می‌داند. وقتی رفتارگرایان این تفکر را اعمال می‌کنند آنها این تفکر را به یک تفکر نسبی تبدیل می‌نمایند. دو بیچ در اولین کار خود که بر روی ناسیونالیسم انجام داده است (۱۹۵۳:۵۳) بین «شکل حقوقی» و «جوهر سیاسی» حاکمیت تمایز قائل می‌شود و می‌گوید که «حاکمیت دارای سایه و دارای درجاتی... در هر دو سوی حدود حقوقی آن است». این نکته تلویحاً به معنای تأکید بیشتر بر استعاره گروسیوس به جای استعاره سنتی است.

نمونه روشنگر دیگری را می‌توان در بحث و بررسی‌های مشهور سینجر (۱۹۶۱) در زمینه مشکل سطح تحلیل در روابط بین‌الملل یافت. دو سطحی که سینجر مشخص می‌کند. سطح دولت ملی و سطح نظام بین‌المللی. به ترتیب با تصاویر دوم و سوم «والتر» شباهت دارند. اما در حالی که تصویر سوم «والتر» که جنگ و کشمکش بین دولت‌ها را توضیح می‌دهد همان تصویر آثار شیسم بین‌المللی است. سینجر قابلیت‌های توصیف، توضیح و پیش‌گویی دو سطح را بدون حتی یک بار اشاره به تضادهای حکومت و آنارشیسم با یکدیگر ارائه می‌دهد. در مقاله‌ای دیگر سینجر (۱۹۶۹) صحنه بین‌المللی را به عنوان یک نظام جهانی که دارای نظام‌های فرعی است توصیف می‌کند. نظام‌های فرعی صرفاً دولت‌های ملی که وی معتقد است معمولاً نقش عمده‌ای به آنها واگذار شده است. نیستند بلکه موجودیت‌های بین‌المللی و فراملی و ائتلاف‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نیز می‌باشند. هیچ نوع تفاوت کیفی بین نظام جهانی و نظام‌های فرعی مختلف وجود ندارد و تنها جنبه منحصر به فرد نظام جهانی آنارشیست بودن آن نیست بلکه وجود تنها یک نوع از چنین نظامی «در پهنه سیاره زمین» است (سینجر، ۱۹۶۹:۳۰). این دیدگاه در میان صاحب‌نظران تحقیق و پژوهش در زمینه صلح مشترک است. آنان معتقدند که کشمکش‌های بین‌المللی به‌طور کلی در سطح بین‌گروهی بهتر درک می‌شوند. سر مقاله‌ای در اولین شماره Journal of Conflict Resolution (۱۹۵۷) ما را متقاعد می‌سازد که «رفتار و تعامل ملت‌ها عرصه منفرد و مستقل مباحث تجربی نیستند بلکه بخشی از زمینه گسترده‌تری از رفتار و تعامل هستند» و Journal of Peace Revolution نیز در اولین صفحه خود چنین مطلبی را عنوان می‌دارد.

میزان جایگزینی دیدگاه سنتی با دیدگاه گروسیوس در میان صاحب‌نظران رفتارگرا با ارائه دو مثال دیگر روشن می‌شود. رایست^۲ (۱۹۶۵:۵۷) اعلام می‌دارد که «اشتباه محض است اگر گمان کنیم که سیاست بین‌المللی را آنارشیستی بی‌نظم و کاملاً متفاوت از سیاست ملی می‌باشد» و «اسپرو»^۳ (۱۹۶۶:۵) به روشنی اعلام می‌دارد که «تنها یک نظام سیاسی جهانی وجود دارد که سایر نظام‌های سیاسی ملی و مشابه اجزای آن هستند» و «هیچ نوع تفاوت کیفی یا ذاتی... بین نظام‌های سیاسی سطوح پایین‌تر با نظام سیاسی فراگیر جهانی وجود ندارد» (رجوع کنید به مسترز، ۱۹۶۴ و یگز، ۱۹۶۱). این چالش رفتاری قدرتمند عکس‌العمل شدید صاحب‌نظران سنتی را به همراه داشته است. مورگانتو (۱۹۶۷:۲۶) می‌نویسد که می‌توان با کشمکش‌های بین‌المللی مانند یک کشمکش عادی برخورد نمود و اگر فقط «از این وجه تمایز عمده که تمام گروه‌های ذی‌نفع در کشمکش بین‌المللی ملت‌ها غفلت شود. ملت‌هایی که دارای حاکمیت هستند و انحصار اعمال قدرت

(۱۹۵۹) به عنوان روشن بین تصویر اول طبقه بندی شده بود- بعد از پایان جنگ جهانی دوم صورت گرفت با این حال رویکرد آنها نه تنها ساختار سیاست بین‌المللی را مورد غفلت قرار داد بلکه کاملاً غیرسیاسی بود و لذا نماینده واقعی تفکر گروسیوس نبود. یکی از اولین و جدی‌ترین پیشگامان در این زمینه Lasswell (۱۹۳۵) بود.

۱. سایید (۱۹۶۸:۲۰) می‌گوید که حاکمیت چیزی بیش از قابلیت‌های موقعیتی دولت، در نزد نظریه پردازان جدید نیست.

2. Russet.

3. Sprio.

سازمان یافته رانیز دارند. آرن (۱۳-۱۲: ۱۹۶۷) آمارگرایی نظیر «لویس ریچاردسن»^۱ را که به شمار آدم‌کشی‌ها و اعمال خشونت‌ها را بدون متمایز ساختن جنایتکاران و سربازان مورد انتقاد قرار می‌دهد و اعتقاد خود را به الگوی سستی مورد تأکید قرار می‌دهد زیرا به نظر او این الگو «به واقعیت نزدیک‌تر، تجربی‌تر، آموزنده‌تر و بازورتر است». او اضافه می‌کند: «شاید برخی نوگرایان مرابه سبب این تفکر محکوم نمایند. من یک سنت‌گرا هستم».

همچنین باید خاطر نشان کرد که التزام به استعاره گروسیوس همیشه به معنای مواضع رفتارگرایانه در اسلوب نیست. برعکس ۲ تن از طرفداران مشاجرات سنت‌گرایانه - رفتارگرایانه یعنی «بول» و «کاپلان» از لحاظ دیدگاه دارای مشترکاتی هستند. پنج سیستم از سیستم‌های شش‌گانه کاپلان (۱۹۵۷) با قالب‌های سستی شباهت دارند، سه مورد آنها شکل متفاوتی از سیستم توازن قوا هستند، «سیستم سلسله مراتبی» سیستم دولت جهانی است و «سیستم وتوی واحد»^۲ همانند ایده وضعیت طبیعی است که توسط هابز ارائه شده است. کاپلان (۴۹: ۱۹۵۷) در تشریح این سیستم‌ها به روشنی بر تقابل حاکمیت - آنارشسیسم تأکید دارد. سیستم سلسله مراتبی از سیستم وتوی واحد متمایز است و سه سیستم توازن قوا با توجه به این حقیقت که بازیگران ملی «تقسیمات فرعی مرزی در سیستم‌های بین‌المللی هستند نه سیستم‌های سیاسی مستقل» از یکدیگر متمایز می‌شوند. از سوی دیگر بول (۵۰: ۱۹۶۶) دیدگاه‌های گروسیوس را برگزیده و با اشاره به تحلیل‌های «دویچ» می‌گوید: «با وجودی که خطرات کلاسیک برای دولت‌های کثرت‌گرا و دارای حاکمیت فراوان است، این خطرات را باید به سایر خطراتی که جوامع پراکنده را در چارچوب دولت واحد تهدید می‌کند اضافه نمود».

این نوع انحراف از مواضع زیاد اتفاق نمی‌افتد. به‌طور کلی عناصر رویه‌ای و ماهیتی الگوهای رقیب، در الگوی مورد نظر با یکدیگر جمع می‌آیند. این مسئله نه تنها از لحاظ تجربی صحت دارد بلکه از لحاظ منطقی نیز ضرورت دارد. یکی از دلایلی که بسیاری از سنت‌گرایان احساس می‌کنند مضاعفه روابط بین‌الملل در وضعیت اجتماعی علمی امروز آن متمرثر نیست، ماهیت آنارشسیستی خود موضوع است. این امر سبب می‌شود که این رشته به صورت کیفی از سایر رشته‌های علوم سیاسی و به‌طور کلی علوم اجتماعی، جدا شود. یکی از دیدگاه‌های روشنگر و تا حدودی افراطی در این زمینه دیدگاه «وایت» است. بعد از اشاره به «نوعی پشت‌پازنی به نظریه پردازی در مورد سیاست بین‌المللی» وایت (۳۳: ۱۹۶۶a) می‌گوید که نظریه پردازی در مورد سیاست داخلی امکان‌پذیر است زیرا این موضوع «جزء روابط عادی و نتایج قابل اندازه‌گیری است». وی با توجه به تأکید الگوهای سستی بر آنارشسیسم بین‌المللی ادامه می‌دهد: «آنچه برای نظریه سیاست [داخلی] یک مورد افراطی است (نظیر انقلاب یا جنگ‌های داخلی)، برای نظریه سیاست بین‌المللی یک مورد عادی است». این بدان معناست که آنارشسیسم عمقی لزوماً مستلزم آنارشسیسم نظری است. برعکس، تصویر گرویتوس تأثیرپذیری از این تفکر را تقویت می‌کند که روابط بین‌المللی یکی از علوم اجتماعی است که می‌تواند از آگاهی‌ها و روش‌های آنها استفاده نماید (رجوع کنید به أنجر^۳ ۲۵-۲۴: ۱۹۷۰).

1. Lewis Richardson.

2. Unit Veto System.

3. Alger.

بازگشت به تحقیق تک الگویی؟

در ۱۹۶۱ دال^۱ بیانیه مشهور خود مبنی بر پیروزی رویکرد رفتاری در علوم سیاسی صادر کرد. شاید این ادعا در کل عرصه علوم سیاسی زود هنگام بود و در رشته روابط بین‌الملل به نقش موقعیت چندان توجهی نکرده بود. در اینجا انقلاب آغاز نشده بود و بعد از سال ۱۹۶۱ بود که الگوی رفتاری موقعیت برجسته خود را کسب کرد. دورنمای حل کشمکش‌ها چگونه است؟

در این زمینه می‌توان یک پیش‌بینی قطعی انجام داد: این مشکل با استمرار مشاجرات بین گروه‌ها از میان نخواهد رفت. به سبب رویه‌ها و اسنوب‌های فرضی خود. این گروه‌ها نمی‌توانند به شکلی مؤثر با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و هر بحثی که صورت می‌گیرد بی‌فایده است. بنا بر گفته کوهن (۱۹۷۰a: ۹۴): «هر گروه الگویی خود را برای بحث در دفاع از آن الگو به کار می‌برد». حتی هنگامی که بحث‌های انجام شده در زمینه روش‌ها و الگوهای آزمون و خطا با گفتاری منطقی همراه شده و به ظاهر برای فایده و کارایی نسبی آنها ارائه می‌شود. انتخاب آنها باید بر اساس عمکرد صحیح در گذشته به معنای مهیا بودن زمینه‌های تصمیم‌گیری نیست. کوهن (۱۹۷۰a: ۱۵۷-۱۵۸) می‌نویسد آنچه که در مبحث الگو مورد توجه است این است که: کدام الگو در آینده برای هدایت تحقیقات در زمینه مسائلی که هیچ یک از رقیبان تاکنون نتوانسته‌اند برای آنها راه‌حلی ارائه دهند مورد استفاده قرار می‌گیرد؟ تصمیم‌گیری بر اساس هر کدام از علوم موجود ضروری است و در این شرایط تصمیم‌گیری درست به همان گونه که نباید بر اساس کارهای انجام شده در گذشته باشد نباید بر اساس وعده و وعیدهای آینده باشد... تصمیمی از این دست تنها در مورد باورها اتخاذ می‌شود. این گفته در مورد روابط بین‌الملل که هیچ کدام از دو مکتب فوق نمی‌توانند ادعا کنند که در گذشته کارهای بزرگی انجام داده‌اند صادق است.

البته انقلاب‌های علمی پایان می‌پذیرد هر چند بحث‌های منطقی راه حل آنها نیستند. اما ممکن است مدت‌های طولانی دوام یابند. به سبب ناسازگاری اساسی الگوها. صاحب‌نظران انگشت شماری دیدگاه خود را فرو گذاشته و دیدگاه‌های طرف مقابل را پذیرفته‌اند. به همین دلیل است که برای اولویت دادن به یک الگوی جدید ممکن است از زمانی برابر عمر^۲ یک نسل کامل طول بکشد. کوهن (۱۹۷۰a: ۱۵۱) به منظور تأکید بر این نکته گفتاری از «ماکس پلانک»^۳ را نقل می‌کنند: «یک حقیقت علمی جدید با متقاعد ساختن مخالفانش پیروز نمی‌شود. بلکه چون مخالفان آن می‌میرند و نسل جدیدی پا به عرصه حیات می‌گذارد که با این حقیقت جدید آشنا می‌شود. به پیروزی می‌رسد». با توجه به این سخن است که کوهن در بحث انقلاب‌های علمی توضیح می‌دهد که این الگوی جدیدتر و جوان‌تر است که بر ایده قدیمی‌تر فائق می‌آید. یک الگوی جدید معمولاً الگوی نسل جدیدی از پژوهشگران و صاحب‌نظران است که خود به خود یک اصل را پایه‌گذاری می‌کنند. کوهن (۱۹۷۰a: ۹۲) انقلاب را بخشی از زمان می‌داند که در طی آن یک الگوی قدیمی‌تر جای خود را به الگوی جدید و ناسازگار با آن می‌دهد» و اضافه می‌کند که هیچ‌گاه سابقه نداشته است یک الگوی قدیمی بتواند در برابر الگوی جدید مقاومت نشان دهد. ارائه این الگو در زمینه روابط بین‌الملل این پیش‌بینی را تقویت می‌کند که الگوی رفتاری در نهایت الگوی غالب خواهد بود. با این حال پیشرفت‌های جدید در این رشته دورنمای متناقضی را نوید می‌دهند. در حالی که روش رفتاری به شدت مورد حمله قرار می‌گیرد، به نظر می‌رسد که الگوی رفتاری پیشرفت‌هایی نیز داشته است. «پسا-رفتارگرایان»^۳ در علوم

1. Dahl.
2. Max Planch.
3. Postbehavioralists.

سیاسی و روابط بین‌الملل مانند سنت‌گرایان روش‌های رفتارگرایان را نمی‌پسندند. از این جهت پسا رفتارگرایی را می‌توان سنت‌گرایی نو نام نهاد. اما آنها تمایلی به رجعت به قالب‌های آنارشیستی بین‌المللی را ندارند. در حقیقت شهرت جدید نظریه‌های مارکسیستی در مورد امپریالیسم که از اوایل قرن حاضر چالشی فرازاه الگوهای غالب بوده است، پسا رفتارگرایان را بیشتر در ردیف دیدگاه‌های گروسیوس در مورد رفتارگرایی قرار می‌دهد تا دیدگاه سنتی. علاقه به سیاست‌های فراملیتی به همین گرایش اشاره دارد (۱۹۷۱ Keohane and Nye؛ رجوع کنید به ۱۹۷۲ و McClelland؛ ۱۹۷۲ و Young). تصور یک دنیای آنارشیستی به‌طور طبیعی منجر به توجه ویژه به دولت‌های دارای حاکمیت به عنوان بازیگران عرصه روابط بین‌الملل می‌گردد. از سوی دیگر، اصرار بر این نکته که سازمان‌های فراملیتی نظیر شرکت‌های چند ملیتی، دبیرخانه انجمن تجارت بین‌المللی و سازمان‌های دینی جهانی نیز بازیگران مهم صحنه روابط بین‌الملل خواهند بود، تصویری گروسیوس وار از جهان ارائه می‌دهد.^۱

حتی اگر الگوی سنتی در انقلاب نظری در عرصه روابط بین‌الملل به پیروزی برسد، نمی‌تواند خواسته‌های علمی مدنظر خود را برآورده سازد. داشتن یک الگو شاخص مهمی در وضعیت علمی یک رشته نیست و حتی یک علم اولیه با داشتن دیدگاه‌های آگاهانه به علم عادی تبدیل نمی‌شود. کوهن راه حلی برای اجبار انتقال به علوم عادی ارائه نمی‌دهد. اما جای آن دارد که بحث در مورد گرایش‌های موجود در نظریه روابط بین‌الملل را که به کوهن الهام شده بود، با پیش‌گویی خوشبینانه وی در مورد چشم‌انداز علوم اولیه‌ای نظیر روابط بین‌الملل به پایان ببریم (کوهن ۱۹۷۰c: ۲۴۵):

«با وجودی که هیچ دستوری آن را اجبار نخواهد ساخت ولی رشد و پیشرفت در همه رشته‌ها رسوخ خواهد کرد و صبر کردن و آن روز را دیدن بسیار ارزشمند است. هر یک از علوم تثبیت شده کنونی از شاخه‌های نظری فلسفه طبیعی و طب یا مشاغل به نسبت شناخته شده‌ای در گذشته برخاسته‌اند، سایر رشته‌ها نیز مطمئناً همین روند را در آینده طی خواهند کرد.»

^۱ البته تصویری که گروسیوس ارائه می‌دهد، رویکردی دولت-محور سازگاری دارد. می‌توان دولت‌ها را بازیگران سیاست جهانی دانست نه به آن سبب که دارای حاکمیت هستند بلکه به آن جهت که آنها عملاً قوی‌ترین و فعال‌ترین بازیگران صحنه بین‌المللی هستند. عبارت دیگر، رویکرد دولت-محور به معنای روابط آنارشیستی بین دولت‌ها نیست (۱۹۷۰: ۶۱۷) Modelski وقتی به درسی به تأکید مستقیم بسیاری از رفتارگرایان بر بازیگران می‌پردازد این دو جنبه را یکدیگر حفظ می‌کند. اما اشتباه‌ها جُهر می‌دارد که این بدان معناست که قالب سنتی آنارشیسم بین‌المللی هنوز «الگوی غالب در پژوهش‌های استویمی» نمانده (رجوع کنید به ۱۹۷۰-۱۹۹۰ و Holsti).